

تأثیر ایرانی‌گرایی مأمون عباسی بر قیام‌های عصر خود «مطالعه موردی قیام نصر بن شبث»

نبی‌اله باقری‌زاد گنجی^۱

چکیده

در پی درگیری بین «امین» و «مأمون عباسی» بر سر خلافت، چون مأمون به سبب این‌که از مادری ایرانی‌تبار بود و نتوانست در برابر برادرش، امین، که مادری عرب‌تبار داشت، حمایت اشرافیت عربی را به دست آورد، به ایرانی‌ها گرایش پیدا کرد. این عامل در کنار حضور مأمون در خراسان، دوری وی از بغداد و سپردن امور آن به ایرانی‌ها از نظر مردم عراق، نشانه بی‌توجهی به عنصر عربی اطلاق می‌شد که اعتراض برخی از جمله «نصر بن شبث» را به دنبال داشته است. در این پژوهش نخست گرایش مأمون به ایرانیان و سپس قیام نصر بن شبث که پس از یازده سال به شکست انجامید، تحلیل و بررسی خواهد شد.

کلیدواژه‌ها: مأمون، نصر بن شبث، عنصر عربی، ایرانی‌گرایی.

^۱ دکتری تاریخ اسلام، bagherizad@gmail.com

مقدمه

بی‌گمان عباسیان برای عمومی کردن دعوت خویش و پیشبرد آن به ایرانیان تکیه داشتند و ایرانیان نیز که دعوت عباسیان را هماهنگ با خواسته‌های خود می‌پنداشتند، با گشاده‌رویی به حمایت از آن پرداختند. از این‌رو از آغاز خلافت عباسیان، به‌ویژه دوره خلافت مأمون، به دوره «سلطه ایرانیان» یاد می‌شود. عمده تلاش مأمون در خراسان در راستای تقویت روابط ایرانیان با دستگاه خلافت عباسی بود. وی در این راستا، فضل بن سهل را به وزارت خویش برگزید و امور مهم خلافت عباسی را در عراق و دیگر ولایات به حسن بن سهل و دیگر کارگزاران ایرانی واگذار کرد. این مسئله گرچه همراه با بروز احساسات ایرانیان راه سلطه و نفوذ آنان را بر دستگاه خلافت باز کرده بود، اما انسجام درونی اشراف عربی عراق و خاندان عباسی را به دلیل نگرانی از عاقبت کار خویش، افزایش داده بود که سرانجام به واکنش جدی اشراف عربی علیه مأمون انجامید و هم‌چنین برخورد برخی از عناصر افراط‌گرای عربی را که مأمون را به ایرانی‌گرایی متهم می‌کردند، مانند قیام «نصر بن شبت» در پی داشت.

علل گرایش مأمون به ایرانیان

کشاکش بین امین و مأمون در دوره نخستین خلافت عباسی را که سرانجام به مرگ امین منجر شد، می‌توان در چارچوب مسئله جانشینی بررسی کرد. از همان آغاز الگوی تعیین جانشین (اقدام سفاح در انتخاب برادرش، منصور، به جانشینی خود و انتخاب عیسی بن موسی به ولایت‌عهدی وی) (طبری، ۱۳۷۵: ۱۱ / ۴۶۸۰). این حکومت را با بحران جانشینی مواجه ساخت که سرانجام در عصر طلایی عباسیان، در نبرد بین دو برادر و مرگ امین، خود را نمایان ساخت. ریشه این بحران به اقدام هارون

در انتخاب جانشین خود بازمی‌گردد. هارون در ۱۸۳ هجری فرزند سیزده‌ساله‌اش، مأمون، را ولیعهد دوم خویش پس از امین قرار داد و امارت خراسان و نواحی شرقی خلافت عباسی را به او سپرد. او با تعیین امین به جانشینی خویش و معرفی مأمون به‌عنوان ولیعهد امین، کوشیده بود تا دو جریان نیرومند دنیای اسلام، یعنی اعراب و ایرانیان را به حمایت از خلافت عباسی سوق دهد. در واقع، هارون تلاش کرد با پیوند زدن مسئله جانشینی فرزندانش یکی پس از دیگری، در ساخت قدرت دولت عباسیان توازن نسبی بین نیروهای خلافت برقرار نماید تا برآیند نیروهای آن در راستای تداوم حفظ قدرت در خاندان عباسیان قرار گیرد (ظریفیان و صیامیان گرجی، ۱۳۸۸: ۱۴۰)، اما به خلاف اندیشه وی، ترفند او برای از میان بردن زمینه‌های درگیری امین و مأمون بر سر قدرت، با افزون‌طلبی اشرافیت عربی و تشویق امین به عزل مأمون از ولیعهدی، بی‌نتیجه ماند (زرگری نژاد، ۱۳۸۶: ۱۸۴). چون امین پس از به خلافت رسیدن، برادرش مأمون را از جانشینی خود عزل و برخلاف وصیت پدرش، پسر خود، موسی را به ولیعهدی خود انتخاب کرد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۶۵؛ ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۸/۴۰۸).

نتیجه جدال بین امین و مأمون که از آن به «کشمکش عناصر نژادی عربی و ایرانی» یاد می‌شود (فیاض، ۱۳۷۸: ۱۹۰؛ ولوی، ۱۳۸۰: ۱۷۸؛ صدیقی، ۱۳۷۵: ۲۸۳) به قتل امین انجامید و در اندک مدتی پس قتل امین، مردم خراسان در ۱۹۵ هجری و مردم تمام سرزمین‌های اسلامی در ۱۹۸ هجری با مأمون به‌عنوان خلیفه مسلمانان بیعت کردند. پس از آن مأمون تا ۲۰۴ هجری در خراسان که مهم‌ترین پایگاه پشتیبانی‌اش بود و او پیروزی خود را مدیون مردم این سرزمین می‌دانست، باقی ماند. آغاز فعالیت‌های سیاسی مأمون به دوران حضورش در ایران بازمی‌گردد. حضور او در خراسان به هنگام مرگ هارون و غیبتش در بغداد، نقطه قوتی برای او بود تا به‌دوراز

چشم‌دستگاه خلافت قدرتی را برای خود برای مقابله با مخالفان احتمالی خویش که چگونگی تعیین جانشین از سوی هارون، یعنی انتخاب فرزند کوچک‌تر به جانشینی زمینه‌ساز این درگیری بود، رقم‌بزند. مأمون در این درگیری قدرت خود را با توجه به ساختار قدرت در حوزه عربی خلافت و رقابت خانوادگی خاندان عباسی در گرایش خود به ایرانیان یافت و تلاش کرد تا با نزدیک شدن به آن‌ها و بهره‌بردن از توانایی‌هایشان بر رقیب قدرتمند خود غلبه یابد.

مادر مأمون کنیزی ایرانی بود، اما مادر امین، زبیده، نوه منصور عباسی، هاشمی و عرب بود که در دستگاه خلافت نفوذ بسیاری داشت (زرکلی، ۱۹۸۰: ۴۲/۳). رقابت خاندان هاشمی عباسی بر سر جانشینی هارون در حمایت از ولایت‌عهدی امین دیده می‌شود و نقش مادر، همسر خلیفه و خاندان عباسی را در ساخت قدرت خلافت عباسی نمایان می‌سازد. این مسئله را می‌توان نخستین علت پذیرش امین از سوی جامعه عربی و ناکامی مأمون در یافتن پایگاهی بین آنان دانست. هاشمی بودن مادر امین سبب شد تا هاشمیان به‌عنوان بستگان نزدیک خلیفه به حمایت از او بپردازند. این برتری و پذیرش سرانجام در معرفی ولیعهد توسط هارون با انتخاب امین پنج‌ساله به‌عنوان ولیعهد اول و مأمون سیزده‌ساله به‌عنوان ولیعهد دوم و قاسم به‌عنوان ولیعهد سوم آشکار گردید (طبری، ۱۳۷۵: ۱۲/۵۲۸۳).

علاوه بر این، عواملی مانند سرپرستی امین توسط فضل بن یحیی برمکی - برادر رضاعی هارون‌الرشید و تأثیرگذار در دستگاه خلافت عباسی - حمایت وی از ولایت‌عهدی امین (جهشیاری: ۱۳۵؛ طبری ۱۳۷۵، ۱۲/۵۲۳۹) و هم‌چنین واگذاری مقام وزارت وی به فضل بن ربیع عرب‌تبار و دوستدار بنی‌عباس، در برتری و پذیرش امین از سوی عنصر عربی تأثیرگذار بود. گرچه این نوع دسته‌بندی از دیدگاه هارون می‌توانست پاسخ نیاز وی یعنی ولایت‌عهدی امین را برآورده سازد (ظریفیان و

صیامیان، ۱۳۸۸: ۱۴۶) اما از آن طرف، سرپرستی مأمون توسط جعفر بن یحیی که در رقابت با برادرش فضل بود، تا جایی که «کار آن دو به جایی رسید که هر یک نسبت به دیگری کارشکنی می‌کرد» (جهشپاری: ۱۲۱)، هم‌چنین واگذاری وزارت وی به فضل بن سهل ایرانی مانع از دستیابی مأمون به هرگونه حمایتی از جانب عنصر عربی خلافت گردید و در تشدید اختلاف میان امین و مأمون تأثیرگذار بود.

در شرایطی که عنصر عربی، به‌ویژه خاندان عباسی، در گرایش به امین و بی‌توجهی به مأمون پافشاری می‌کرد و به سبب مخاطراتی که در دربار خلافت از ناحیه برادران و خویشاوندان خالص عربی مأمون، او را تهدید می‌کرد، وی ناگزیر باید به نیرویی برای استحکام قدرت خویش تکیه می‌کرد که با توجه به شرایط به وجود آمده، ایرانی‌ها تنها نیروی قابل اتکایی بودند که او هیچ‌گاه نمی‌توانست، این تکیه‌گاه را از دست بدهد (ولوی، ۱۳۸۰: ۱۷۸). لذا، ناگزیر به ایرانیان متمایل شد (عاملی، ۱۳۹۸: ۱۷۰). بنابراین گرایش مأمون به ایرانیان زائیدهٔ عدم اعتماد عنصر عربی، به‌ویژه عباسیان، به مأمون بود. تصمیم مأمون در راستای تکیه بر ایرانیان وی را به بهره‌گیری از اقدامات گوناگون جهت تحکیم این روابط متقاعد ساخت. اقدام مأمون در راستای حمایت از علویان (مسعودی، ۱۳۷۴: ۱۳۷/۲؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۱۱۰/۲۹۱؛ یعقوبی، ۱۳۸۲: ۱۳۸/۲)، - با توجه به این که مردم ایران ارادت خاصی به خاندان پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام داشتند - و هم‌چنین استفاده از مادر ایرانی تبار می‌تواند مؤید این مطلب باشد. از طرفی، ایرانی‌ها نیز با نامیدن مأمون به «امام الهدای خراسانیان» (طبری، ۱۳۷۵: ۱۱۲/۵۴۳۰) و «خواهرزادهٔ ما و پسرعموی پیامبر ما» (جهشپاری: ۱۸۰) وی را وسیله‌ای برای نجات خود از دست حاکمان ستمگر عرب می‌دانستند. از این‌رو، به نظر می‌رسد هدف مأمون و ایرانی‌ها از این ارتباط دوسویه تلاش برای رفع نیازهای خویش و امید به آیندهٔ بهتر بوده است.

قیام «نصر بن شبت» و علل آن

«نصر بن سیار بن شبت عقیلی» از خاندان بنی‌امیه از قبیله بنی عقیل بن کعب بن ربیع بود (زرکلی، ۱۹۸۰: ۲۳/۸). نصر در شهر کیسوم (یا قوت حموی، ۱۹۹۵: ۴/۴۹۷) در شمال حلب سکونت داشت و با امین بیعت کرد. پس از کشته شدن امین چون پست و مقامی از سوی مأمون به او داده نشد به دشمنی با مأمون برخاست و با جمع کردن قبایل عرب بر اطراف بلاد خود مسلط شد (ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۸/۴۱۷).

نصر به‌عنوان فردی از نسل بنی‌امیه عنصری کاملاً عربی بود و قیام او قیامی قومی علیه ایرانی‌گرایی مأمون و ایرانی‌ها بود. روایتی از ابن‌اثیر از راز قیام نصر پرده برمی‌دارد، در این روایت آمده است که وقتی کار نصر بالا گرفت، شیعیان آل‌ابی‌طالب نزد او آمدند و به او گفتند که چون او مردان بنی‌عباس را کشته و اعراب را از متابعت آن‌ها بازداشته است، عباسیان نسبت به او کینه‌دارند. پس بهتر است که برای استحکام کارش با یک خلیفه از فرزندان علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) بیعت کند. نصر این پیشنهاد را با استدلال به این‌که با یکی از فرزندان کنیزان سیاه بیعت نمی‌کند، رد کرد. از این‌رو، علویان او را به بیعت با یکی از افراد بنی‌امیه دعوت کردند که او معتقد بود که چون بنی‌امیه روزگارشان برگشته و هرگز اقبال و پیروزی نخواهد داشت از بیعت با آنان خودداری کرد. او در این گفتگوها خود را هواخواه بنی‌عباس معرفی می‌کند، اما جنگ با آن‌ها به این سبب می‌داند که آن‌ها عجم را بر عرب مقدم و برتر داشته‌اند (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۱۶/۲۵۳).

بر اساس این روایت، قیام نصر به‌عنوان یک عنصر عربی علیه عباسیان نه به خاطر مخالفت با اساس حکومت آن‌ها که به دلیل گرایش مأمون به ایرانیان بوده است. در واقع او نه به آل‌علی ارادتی داشت و نه مایل به بیعت با امویان بود و نه به عباسیان تسلیم می‌شد، او بیعت مأمون را نمی‌پذیرفت به این بهانه که او عجم را بر عرب مسلط

کرده است. شاید که مأمون را یک حاکم ایرانی می‌دانست نه یک خلیفه عرب عباسی.

زمان و مکان قیام

نصر حرکت خود را در ۱۹۸ هجری پس از جذب قبایل مختلف عرب و حمله به نواحی اطراف و تصرف قسمت‌های شرقی رود فرات آغاز کرد (همان: ۱۳ / ۲۴۳). علی‌رغم این که قیام نصر از ۱۹۸ هجری آغاز شد، اما اکثر منابع به سال‌های آغازین قیام اشاره‌ای نکرده و حوادث مربوط به این قیام را به صورت پراکنده بیان کرده‌اند. مرکز اصلی قیام نصر منطقه جزیره در شهر کیسوم در نزدیکی رقه بوده است (یعقوبی، ۱۳۸۲: ۲ / ۴۶۲). نصر از آن جهت این شهر را به عنوان محل قیام در نظر گرفت که اولاً به تمامی نقاط قوت و ضعف آن آگاه بوده، ثانیاً این شهر به سبب دوری از مرکز خلافت عباسی کمتر تحت نظارت بوده است.

دستگاه خلافت و قیام نصر

اگرچه به هنگام قیام نصر مأمون در ایران حضور داشت، اما مقابله با نصر از همان ۱۹۸ هجری توسط طاهر بن حسین به فرمان مأمون آغاز شد (ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۸ / ۴۱۷). طاهر در این سال مأموریت یافت که به رقه برود و با نصر به مقابله برخیزد. یک سال بعد طاهر به رقه لشکر کشید و در شهر کیسوم به جنگ با نصر پرداخت که با پایداری نصر سپاه طاهر عقب‌نشینی کرد (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۶ / ۲۴۳). به نظر می‌رسد که ناراحتی طاهر از مأمون در بازپس‌گیری حکومت عراق از وی و واگذاری آن به حسن بن سهل در کیفیت مبارزه طاهر و عدم موفقیتش در جنگ با نصر تأثیرگذار بود. پس از پیروزی نصر در ۱۹۹ هجری بر تعداد نیروهای او در جزیره و حران افزوده شد و شیعیان آل ابی طالب نیز از این زمان به او گرویدند (همان: ۱۶ / ۲۵۳).

تمامی منابع از ۱۹۹ هجری تا ۲۰۴ هجری هیچ‌گونه اخباری از نصر و قیام او ارائه نداده‌اند. اما آنچه که از مطالب پراکنده منابع برمی‌آید این است که طاهر پس از شکست از نصر در ۱۹۹ هجری و پس‌از آن که سپاهیان‌ش علیه او شورش کردند، امارت منطقه جزیره را رها کرد و به بغداد آمد و مأمون به‌جای او «یحیی بن معاذ» را حاکم جزیره کرد (یعقوبی، ۱۳۸۲: ۲ / ۴۷۵). ظاهراً یحیی تا سال ۲۰۶ که از دنیا رفت، حاکم این منطقه بود.

منابع به اقدامات یحیی در جزیره اشاره‌ای نکرده‌اند، اما چنین به نظر می‌رسد که او بر خوردهایی با نصر داشته و برای رفع قیام او به اقداماتی دست‌زده است. پس از مرگ یحیی، مأمون، عبدالله بن طاهر را در ۲۰۵ هجری (طبری، ۱۳۷۵: ۱۳ / ۵۶۹۱؛ ابن تغری بردی، بی‌تا: ۲ / ۱۷۸ و ۱۷۹) یا در ۲۰۶ هجری (طبری، ۱۳۷۵: ۱۳ / ۵۶۹۱؛ ابن مسکویه، ۱۳۷۹: ۴ / ۱۵۱؛ ذهبی، ۱۴۱۳: ۱۴ / ۲۱)، به امارت منطقه جزیره، شام و مصر گماشت و به او مأموریت داد که به جنگ با نصر برود. در این هنگام طاهر از سوی مأمون امارت خراسان را عهده‌دار شد و عبدالله دو ماه (یعقوبی، ۱۳۸۲: ۲ / ۴۷۶) و به روایتی دیگر شش ماه (طبری، ۱۳۷۵: ۱۳ / ۵۶۹۲) پس‌از این که طاهر به سمت خراسان حرکت کرد، برای انجام مأموریت خود به جزیره رفت. انتخاب «عبدالله بن طاهر» به‌عنوان حاکم جزیره نقطه عطفی در مقابله با قیام نصر بود. مأمون که انتخاب عبدالله را برای امارت جزیره و جنگ با نصر خواست خداوند معرفی کرد، پس‌از آن که سپاهی بالغ بر سی هزار نفر را در اختیار عبدالله قرار داد، پرچمی برای او برگزید که بر روی آن عبارت «مأمون ای منصور» نوشته‌شده بود (ابن مسکویه، ۱۳۷۹: ۴ / ۱۵۱؛ طبری، ۱۳۷۵: ۱۳ / ۵۶۹۱).

همانند گذشته منابع از قیام نصر و برخورد «عبدالله بن طاهر» با او طی سال‌های ۲۰۷ و ۲۰۸ هجری اطلاعاتی ارائه نکرده‌اند، تا این که در ۲۰۹ هجری «عبدالله بن

طاهر»، «نصر بن شیبث» را در قلع کیسوم محاصره کرد که نصر امان خواست، مشروط بر این که در پیشگاه مأمون حاضر نشود و پای بر فرش او نهد (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۷ / ۱۱). چون مأمون حاضر به پذیرش شرط‌های نصر نشد، با تشدید حملات عبدالله بن طاهر، نصر خود را به عبدالله بن طاهر تسلیم کرد. عبدالله نیز او را به بغداد نزد مأمون فرستاد (همان: ۱۷ / ۱۲) و در آنجا در منزلی تحت مراقبت قرار گرفت (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۱۰ / ۲۱۰).

یاقوت حموی شعری را از عوف بن محلم نقل می‌کند که در آن عبدالله بن طاهر را به خاطر شکست دادن نصر و تصرف کیسوم چنین مدح نموده است (یاقوت حموی، ۱۹۹۵: ۴ / ۴۹۷):

فقد حماك بعزّ النصر و الظفر

شكراً لك لربك يوم الحصن نعمته

فإنه السيف لم يترك و لم يذر

فأعرف لسيفك يوم الحصن وقعته

مثواك في الحفر بين الوحل و المطر

حللت من فتح كيسوم، فذاك أبي

از زمانی که نصر در بغداد تحت مراقبت قرار گرفت، هیچ‌گونه اطلاعی از او در دست نیست و منابع اشاره‌ای به سرانجام او نکرده‌اند. مشخص نیست که او به مرگ طبیعی از دنیا رفته یا به قتل رسیده است. قیام نصر به مدت یازده سال از ۱۹۸ هجری تا ۲۰۹ هجری به طول انجامید. آنچه که در طولانی شدن این قیام تأثیرگذار بود را می‌توان به شرح زیر بیان کرد:

(۱) دوری از مرکز خلافت زمینه مناسبی را برای او فراهم آورد تا به راحتی بتواند بر دامنه تحركات خود بیفزاید و دستگاه خلافت عباسی نتواند به سرعت به مقابله با او برخیزد.

(۲) از آنجا که سال‌های آغازین خلافت مأمون با مسائل بسیار مهمی از جمله ولیعهدی امام رضا علیه السلام روبرو بود، توجه و زمان کافی برای مقابله با قیام نصر

در سال‌های آغازین قیام وجود نداشت. مقابله با نصر زمانی شدت گرفت که مسائل و مشکلات سال‌های آغازین خلافت مأمون به پایان رسید و مأمون پایتخت خویش را به بغداد منتقل کرد. فرستادن عبدالله بن طاهر به جنگ با نصر در ۲۰۶ هجری با لشکری بزرگ و مجهز دلیل بر این مدعا است.

نتیجه

گرایش مأمون به ایرانی‌ها بر اساس مصالحی بود که بتواند وی را به اهدافی که در سر دارد برساند. تربیت ایرانی مأمون، حضور او در ایران، به‌ویژه نداشتن پشتیبان در بین عنصر عربی، او را واداشت که برای کسب قدرت و مقابله با اشرافیت عربی به ایرانیان متمایل شود. در سایه همین مصلحت بود که به علویان، به‌ویژه امام رضا علیه السلام، توجه خاصی داشت. گرچه این گرایش توانست مأمون را در مقابله با اشرافیت عربی به اهدافش برساند، اما در کوتاه‌مدتی پس‌از آن واکنش‌هایی را از سوی برخی از افراط‌گرایان نژادپرست عربی علیه او به دنبال داشته است که قیام «نصر بن شیبث» از آن جمله است. هرچند این قیام سرکوب شد، اما به مدت بیش از یک دهه خلافت مأمون را با مشکلاتی در منطقه جزیره روبرو ساخت و مأمون را به این نتیجه رساند که برای حفظ قدرت خویش در ارتباط با ایرانی‌ها تجدیدنظر کند که نتیجه آن، کاستن از تمایلات ایرانی خویش و گرایش به عنصر عربی بوده است. مأمون دریافته بود که برای ادامه خلافت و تداوم قدرت خویش چاره‌ای جز روی آوردن به عنصر عربی ندارد، لذا گرچه سعی کرد ارتباط خود را با ایرانیان قطع نکند، از آن‌پس توجه خاص خود را به عنصر عربی مبدول داشت. کشتن وزیرش، فضل بن سهل و انتقال مرکز خلافت خود از مرو به بغداد در راستای این سیاست صورت گرفته است.

منابع

۱. ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۷۱)، *الکامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران*، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی.
۲. ابن اعثم، ابومحمد احمد (۱۴۱۱)، *الفتوح*، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالأضواء.
۳. ابن تغری بردی، جمال‌الدین ابوالمحاسن یوسف (بی‌تا)، *النجوم الزاهرة فی ملوک مصر والقاهرة*، وزارة الثقافة و الارشاد القومي، دارالکب، مصر.
۴. ابن جوزی، أبوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد (۱۴۱۲)، *المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیة.
۵. ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر (۱۴۰۷)، *البداية و النهایة*، بیروت، دارالفکر.
۶. ابن مسکویه رازی، ابوعلی (۱۳۷۹)، *تجارب الامم*، تحقیق ابوالقاسم امامی، تهران، سروش.
۷. جهشیاری، محمد بن عبدوس (بی‌تا)، *الوزراء و الكتاب*، مقدمه حسن الزین، بیروت، دارالفکر الحدیث.
۸. ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد، *تاریخ اسلام و وقیات المشاهیر و الأعلام*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دارالکتب العربی.
۹. زرکلی، خیرالدین (۱۹۸۰)، *الأعلام*، بیروت، دارالعلم للملایین.
۱۰. زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۸۶)، *تاریخ تحلیلی اسلام از بعثت تا غیبت*، تهران، انتشارات سمت.
۱۱. صدیقی، غلامحسین (۱۳۷۵)، *جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم و سوم هجری*، تهران.

۱۲. طبری، محمد بن جریر طبری (۱۳۷۵)، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر.
۱۳. ظریفیان شفیعی، غلامرضا و زهیر صیامیان‌گرچی (۱۳۸۸)، مقاله «*تحلیلی بر الگوی عمل نخبگان در ماجرای امین و مأمون*»، فصلنامه پژوهشنامه انجمن ایرانی تاریخ، سال اول، شماره دوم، زمستان.
۱۴. فیاض، علی اکبر (۱۳۷۸)، *تاریخ اسلام*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۵. گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود (۱۳۶۳)، *تاریخ گردیزی*، تحقیق عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب.
۱۶. عاملی، سیدجعفر مرتضی (۱۳۹۸)، *حیة الإمام رضا*، دارالتبلیغ الإسلامی.
۱۷. مسعودی، ابوالحسن (۱۳۷۴)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۸. ولوی، علیمحمد (۱۳۸۰)، *دیانت و سیاست در قرون نخستین اسلامی*، تهران، دانشگاه الزهراء.
۱۹. یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابو عبدالله (۱۹۹۵)، *معجم البلدان*، بیروت، دار صادر.
۲۰. یعقوبی، (۱۳۸۲)، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.